



مشاوره تحصیلی هیوا

تخصصی ترین سایت مشاوره کشور

مشاوره تخصصی ثبت نام مدارس ، برنامه ریزی درسی و آمادگی
برای امتحانات مدارس

برای ورود به صفحه مشاوره مدارس کلیک کنید

برای ورود به صفحه نمونه سوالات امتحانی کلیک کنید

تماس با مشاور تحصیلی مدارس

۹۰۹۹۰۷۱۷۸۹



تماس از تلفن ثابت

درس یازدهم : آن شب عزیز

من را هم گفتید که بروم، همه را گفتید، اما نمی شد آقا! نمی توانستیم، شما عصبانی شدید؛ گفتید که « دستور می دهید»، اما باز هم من نتوانستم بروم؛ بقیه توانستند، بقیه رفتند، اما من نتوانستم آقا! دست خودم نبود؛ پاهایم سست شده بود؛ قلبم می لرزید؛ عرق کرده بودم، قوت این که قدم از قدم بردارم نداشتم. نمی خواستم که خدای ناکرده حرف شما را زیر پا گذاشته باشم. گفتن ندارد، خودتان می دانید که من بیش از همه مصر بودم در شنیدن حرف های شما. صحبت امروز و دیروز نیست، همیشه این طور بوده است. از آن زمان که معلم بودید تا اکنون که باز معلم هستید. صحبت ترس نبود؛ دوست داشتن بود؛ عشقم به این بود که حرفتان را بشنوم، فرمانتان را ببرم... الان هم دوستتان دارم؛ بیشتر از همیشه .

مدیر را کلافه کردم بعد از رفتن شما، از بس سراغ شما را از او گرفتم. می گفت « نمرات ثلث سوم را که داده اید رفته اید آقا! بی خبر» و می گفت « برای گرفتن حقوقتان هم حتی سر زده اید.» احتمال می داد که جبهه رفته باشید ولی یقین نداشتم، من هم یقین نداشتم تا وقتی با چشم های خودم ندیدم که بر بالای تل خاکی ایستاده اید-چفیه بر گردن و کلت بر کمر- و برای بچه ها صحبت می کنید، یقین نکردم.

قلمرو زبانی: مُصر: اصرار کننده، پافشاری کننده / کلافه: بی تاب و ناراحت به علت قرار گرفتن در وضع آزار دهنده؛ کلافه کردن: گیج کردن / ثلث سوم: نوبت سوم، نوبت خرداد/ تل: تپه /

قلمرو ادبی: کنایه: کلافه کردن / آفتاب، چشم هایتان را می زد؛ برای همین دستتان را بر چشم های درشتتان که در نور آفتاب جمع شده بود، حمایل کرده بودید، دست دیگرتان را هم به هنگام صحبت کردن تکان می دادید. با یک سال و نیم پیش فرق زیادی نکرده بودید. وقتی یقینم شد که خودتانید، نزدیک بود بی اختیار به سویتان خیز بردارم و فریاد بزنم: « آقای موسوی! من موخدی ام، شاگرد شما.» ولی این کار را نکردم: بر خودم مسلط شدم و پشت ردیف آخر، گوشه ای کز کردم. شما هم مرا دیدید معلوم است که دیدید ولی این که همان دم شناخته باشیم، مطمئن نیستیم. یادم رفت برای چه کاری آمده بودم، آن قدر جذب دیدار شما شده بودم که فراموش کردم برای رساندن پیغام به گردان شما آمده ام.

مثل کلاس، گرم و پرشور حرف می زدید و مثل کلاس، طنز و شوخی از کلامتان نمی افتاد. از صحبت هایتان پیدا بود که حمله در کار است.

درسنامه فارسی ۳ پایه دوازدهم

قلمرو زبانی: حمایل: نگه دارنده ، محافظ ؛ حمایل کردن : محافظ قرار دادن چیزی برای چیز دیگر / کز کردن : خود را جمع کرده نشستن /

قلمرو ادبی: حس آمیزی : گرم و پر شور حرف می زد /

وقتی حرف هایتان تمام شد و تکبیر و صلوات بچه ها فرونشست ، به سمت من آمدید. فکر این که مرا شناخته باشید ، دلم را گرم کرد. از جا کنده شدم و به سمت شما دویدم. قبل از این که بگویم: «آقای موسوی، من...». شما آغوش گشودید و لبخند زدید و گفتید: «به به! سلام علیکم احمد جان موخدی!» تعجب کردم از این که اسم و فامیلم را هنوز از یاد نبرده اید: همدیگر را سخت در آغوش فشردیم و بوسیدیم.

دست مرا گرفتید و از میان بچه ها در آمدیم. از حال و روز سؤال کردید و من خبر قابل عرض نداشتم .

پرسیدم: « اگر اشتباه نکنم بوی حمله می آید؟»

گفتید: «از شامۀ قوی شما تشخیص بوی حمله غریب نیست.»

گفتم: «فکر می کنید امام حسین (ع) مارا دوست داشته باشد؟»

گفتید: «چرا که نه، شما عاشق حسینید و حسین بیش از هر کس دوست داشتن را می فهمد و قدر می داند.»

قلمرو زبانی: تکبیر: الله اکبر گفتن / غریب : دور ، عجیب

قلمرو ادبی: کنایه : دل گرم کردن « نیرو دادن » / بوی حمله می آید « نشانه های حمله پیدا است » / استعاره : فکر دلم را گرم کرد (فکر مانند آتشی دلم را گرم کرد) / حس آمیزی: بوی حمله می آید (حمله دیدنی است نه بوییدنی)

گفتم: « پس در این حمله مرا هم با خود همراهی می کنید؟ نه برای جنگیدن ، برای با شما همراه بودن، برای جنگ یاد گرفتن.» نمی پذیرفتید، بهانه می آوردید و طفره می رفتید و اصرار های من که بوی التماس می داد، عاقبت شما را متقاعد کرد. مقدمات کار بسیار زودتر از آنچه من و شما تصور می کردیم ، انجام شد. بچه ها بعد از شام پراکنده شدند، هرکدام به سوئی رفتند. من هم می توانستم و می خواستم که چون دیگر بچه ها در گوشه ای خودم را گم کنم و با خدای خود به درد و دل بنشینم اما همراهی با شما را دوست تر داشتم. بی آنکه بدانید تعقیبتان کردم چون شما معلم بودید و از آموختن هیچ چیز به شاگردانتان دریغ نداشتید، تنها و تنها برای تعلیم گرفتن ، شب شما را در میان تاریکی تعقیب می کردم.

قلمرو زبانی: طفره می رفتن : خودداری کردن از انجام کاری از روی قصد و با بهانه آوردن ، به ویژه خودداری کردن از پاسخ صریح دادن به سؤالی یا کشاندن موضوع به موضوعات دیگر. / متقاعد : مجاب شده ، مجاب ؛ متقاعد کردن : مجاب کردن ، وادار به قبول امری کردن / شبخ : آنچه به صورت سیاهی به نظر می آید ، سایه موهوم از کسی یا چیزی

قلمرو ادبی: حس آمیزی: بوی التماس (التماس شنیدنی است نه بوییدنی)

آن قدر مراقب پنهان کاری های خودم بودم که نفهمیدم چقدر از سنگر ها فاصله گرفته ایم . میانه دو تپه ای که در کنار هم برآمده بود جای دنجی بود برای خلوت کردن با خدا. همین گمان مرا به سوی آن دو تل خاک کشانید. پیدا بود که پیش از این ، سنگر دیده بانی یا انفرادی دشمن بوده است . زمزمه لطیف و سبک و ملایم شما مرا تایید کرد. می بایست هرچه زودتر مخفیگاهی پیدا کنم که از هر دیدرسی در امانم بمانم. جز گودالی که از کنکاوای گلوله توپ در خاک فراهم آمده بود. کجا می توانست مخفیگاه من باشد. در زمانی که ماه داشت سربلند از پشت ابرهای تیره بیرون می آمد؟ ولی عمق گودال آن قدر نبود که بتوانم جثه آدمی را ایستاده یا نشسته در خود بگیرد. سجده بهترین حالتی بود که می توانست مرا با خاک همسطح و یکسان کند.

قلمرو زبانی: دنج: ویژگی جای خلوت و آرام و بدون رفت و آمد / دید رس: دیدن ، دیده شدن /

قلمرو ادبی: حس آمیزی: زمزمه لطیف (زمزمه را می شنویم و لطیفی را لمس می کنیم)

صدایی که می آمد، حزین ترین و عاشقانه ترین لحنی بود که در عمرم شنیده بودم. دعای کمیل می خواندید؛ از حفظ هم؛ پیدا بود که از حفظ می خوانید، آنجا که شما نشسته بودید، جای برافروختن روشنی نبود ، مگر چقدر فاصله بود تا نیرو های دشمن؟! از لحتان پیدا بود که راز و نیاز و مناجات دارد به انتها می رسد. اول سر را از گودال در آوردم و اطراف را پاییدم، خبری نبود یا اگر بود به چشم نمی آمد. آرام از گودال در آمدم، دوباره اطراف را برانداز کردم و راه بازگشت را پیش گرفتم، از همان مسیر که آمده بودم. می بایست پیش از شما به سنگر ها می رسیدم.

قدری از راه را که رفتم ، ماندم ، جهت را نمی توانستم پیدا کنم. فکر کردم اگر پیش تر بروم به حتم گم می شوم. بر تل خاکی نشستم . خیلی طول نکشید که آمدید. به حال خودتان نبودید ، حتی اگر من صدایتان نمی کردم متوجه حضور من نمی شدید. نبودید، در این دنیا نبودید، اگر بودید از من می پرسیدید که « آنوقت شب آنجا چه می کنم؟» و من هم پاسخی را که آماده کرده بودم تحویلتان می دادم.

قلمرو زبانی: حزین: غم انگیز / پاییدم: با دقت نگاه کردم /

ولی نپرسیدید. باهم به سوی موضع، راه افتادیم. شما که یقیناً راه را بلد بودید. وقتی به موضع رسیدیم ، بچه ها که گوشه و کنار پراکنده بودند، دور شما جمع شدند و شما را در میان گرفتند. چند نفری زمان حمله را از شما پرسیدند.

گفتید: « خیلی نباید مانده باشد.»

گفتند: « فرصت خوابیدن هست؟»

خسته بودند. شب قبل نخوابیده بودند. باران بی امان باریده بود و سنگر ها را آب برداشته بود.

گفتید: « فرصت چرتی شاید باشد اما خواهان خوابیدن نیستم. بچشید ولی سیر نخواهید، ایستاده یا

نشسته بخواهید، آنچنان که بی کمترین صدا برخیزید. نه امشب فقط که همیشه بر همه چی تان مسلط باشید. نگذارید که هیچ تمایل و خواسته‌ای بر شما مسلط شود. اگر چنین باشد، دشمن هم نمی تواند بر شما مسلط شود. حالا بروید و منتظر خبر باشید.» اطرافتان را که خلوت شد، به سمت سنگرتان راه افتادید و من هم با فاصله ای نه چندان دور سعی کردم که پا جای پای شما بگذارم. مثل برق و باد خودم را به سنگر برسانم و تفنگم را بردارم. آنچه مشکل بود، یافتن شما بود در این معرکه و تاریکی.

قلمرو زبانی: موضع: مفرّ، قرارگاه / سنگر هارا آب برداشته بود: سنگرها پر از آب شده بود / سیر خواب نباید شد: زیاد نخواهید تا از خواب سیر بشوید/ خواب را مزمزه کنید: کم بخواهید / مثل برق و باد خودم را به سنگر برسانم: به سرعت به سنگر آمدم / معرکه: میدان جنگ

قلمرو ادبی: کنایه: سنگر هارا آب برداشته بود / سیر خواب نباید شد / استعاره: خواب را مزمزه کنید (خواب مثل چیزی است که مزمزه می شود) / تشبیه: مثل برق و باد خودم را به سنگر برسانم

توپخانه شروع کرده بود و صدای مهیب آن، صدای کودکانه اما خشک کلاش را در خود هضم می کرد. مسلّم بود که در میان یا پشت نیروها شمارا نمی شود پیدا کرد. به سمتی که بچه‌ها پیش می رفتند بنا را بر دویدن گذاشتم. گم کرده داشتم. آمده بودم که جنگیدن یاد بگیرم و اگر شمارا پیدا نمی کردم، ناکام می ماندم. از ردّ صدای شما می بایست پیدایتان می کردم. راه تنگ و باریک بود و پیشی گرفتن از بچه‌ها سخت مشکل. معبر تمام شد و وارد محوطه پیش روی خاکریزهای دشمن شدیم اما هنوز از شما نشانی نبود. تیربارها، دوشکاهها، تک تیرها و رگبارها همه تلاششان این بود که بچه‌ها را از نزدیک شدن به خاکریز باز دارند اما فاصله بچه‌های بی حفاظ لحظه به لحظه کمتر می شد.

قلمرو زبانی: مهیب: / کلاش: کلاشینکف، نوعی اسلحه / معبر: محل عبور، گذرگاه / بچه‌های بی حفاظ لحظه به لحظه کمتر می شد: شهید می شدند.

قلمرو ادبی: تشخیص: تیربارها و دوشکاهها و رگبارها، تلاش می کردند /

وقتی بچه‌هایی که می افتادند، خوابیده به سمت خاکریز نشانه می رفتند و آخرین رمق‌هایشان را در آخرین فشنگ‌هایشان می ریختند و شلیک می کردند، جایز نبود که من همچنان بی حرکت بمانم و فقط دنبال شما بگردم. آن قسمت خاکریز را که بیشتر آتش به پا می کرد، نشانه رفتم و یک خشاب فشنگم را درست در همان نقطه آتش، خالی کردم و با خاموش شدن آن آتش که تیربار به نظر می آمد، نیرو گرفتم و بچه‌ها هم که انگار از دست آن ذله شده بودند، تکبیر گفتند. بعد از فرو نشستن صدای تکبیر بود که صدای شما را شنیدم. از سمت چپ با شور و حالی عجیب بچه‌ها را به اسم صدا می کردید و هر کدام را به کاری فرمان می دادید. یک لحظه که چشمتان به من افتاد، گفتید: « تو چرا واستادی؟ برو جلو دیگه. تو که ماشاءالله خوب بلدی آتیش خاموش کنی، برو جلو دیگه، برو! دو تا تکبیر دیگه بگی کار تمومه.»

از طرفی ذوق کردم، بال درآوردم، عشق کردم از این که فهمیده‌اید که انهدام آن تیربار کار من بوده است و از طرفی

قلمرو زبانی : خشاب : جعبه فلزی مخزن گلوله که به اسلحه وصل می شود و گلوله ها پی در پی از آن وارد لوله سلاح می شود. / بال در آوردن : بسیار خوشحال شدم / انهدام : نابود کردن /

قلمرو ادبی: کنایه : بال در آوردن / استعاره : من مانند پرندۀ ای بال در آوردم

خودم را آهسته به پشت سرتان کشاندم تا بلکه از یادتان بروم و بتوانم همچنان با شما باشم. یک لحظه فکر کردم که « اگر قرار بود شما فقط کار یک نفر را انجام بدهید سرنوشت حمله چه می شد؟ چه معلّم عجیبی! » درست در همان لحظه، شما «یا مهدی» غریبانه ای گفتید و تفنگ از دستتان افتاد و من نفهمیدم چرا. ولی بی اختیار پیش دویدم تا تفنگ را بردارم و به دستتان بدهم. مثل گاهی که در کلاس، قلمی، کاغذی از دستتان می افتاد و ما بی اختیار، خم می شدیم تا آن را به شما بدهیم. ایستاده بودید ولی تفنگ را نگرفتید. به دستتان نگاه کردم، دیدم که از مچتان خون می ریزد، تفنگ را با دست چپ از من گرفتید و همه را گفتید که بروند، من را هم گفتید و باز برگشتید به حال اؤلتان، انگار نه انگار که یک دست از دست داده اید. یک تیر هم به زانوی من خورد که مرا در هم پیچاند اما همان یک لحظه پیش، از شما یاد گرفته بودم که با تیر بر زمین نیفتیم. شما دوباره «یا مهدی» گفتید اما این بار جگر خراشتر. نتوانستید ایستاده بمانید، به خود پیچیدید و تا من بگیرم، به زمین افتاده بودید. سرتان را توانستم در دست بگیرم؛ دیگران هم آمدند، تیر انگار خورده بود به جناغ سینه تان، به زیر قلبتان. از اینکه بچه ها دورتان جمع شدند، عصبانی شدید، با آخرین رمق هایتان داد زدید و به همه دستور دادید که بروند، وقتی که تعلل کردند، موظفشان کردید. گفتید که « دستور می دهید» به یک نفر هم گفتید که « به برادر محسن خبر بدهد که ادامه حمله را در دست بگیرد. » دوباره به من تشر زدید که بروم، سرتان را روی زمین بگذارم و بروم. من می خواستم دستورتان را اطاعت کنم اما نتوانستم، باور کنید که نتوانستم.

شما شهادتین گفتید و یک بار دیگر امام زمان را صدا زدید و خاموش شدید. آخرین کلامتان « یا مهدی » بود.

افتخارم این است که خودم با پای لنگ شما را به خط رساندم و بیهوش شدم. و حالا دلخوشی ام به این است که هر روز صبح با این یک پا و دو عصا به اینجا بیایم. گرد قاب عکستان را پاک کنم. سنگتان را بشویم، گلدانتان را آب بدهم و خاطراتم را با شما مرور بکنم. هر روز چیزهای بیشتری از آن شب عزیز یادم می آید. به همین زنده ام آقا!

قلمرو زبانی: تشر : سخنی که همراه با خشم، خشونت و اعتراض است و معمولاً به قصد ترساندن و تهدید کردن کسی گفته می شود. / شهادتین : آشهد آن لاله الله و آشهد ان محمد رسول الله ، گفتن /

سانتاماریا (مجموعه آثار) ، سید مهدی شجاعی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی :

۱- با توجه به متن درس، معنای واژه های زیر را بنویسید:

الف) مَعْبَرٌ : (محل عبور رزمندگان در میدان مین) (ب) ذَلَّهٌ شَدْنٌ : (خسته شدن)

۲- شش واژه مهمّ املائی از متن درس انتخاب کنید و به کمک آنها ترکیب های وصفی یا اضافی بسازید.

۳- در بند پنجم، زمان فعل ها را مشخص کنید.

شد : ماضی مطلق (فرو نشست (ماضی مطلق) آمدید (ماضی مطلق) شناخته باشید (ماضی التزامی) کرد (ماضی مطلق) کنده شدم (ماضی مطلق) دویدم (ماضی مطلق) بگویم (مضارع التزامی) نبرده اید (ماضی التزامی)

۴- برای کاربرد هر یک از ضمایر زیر، جمله های مناسب از متن درس بیابید؛ سپس مرجع ضمیرها را مشخص کنید.

ضمیر پیوسته (متصل) : وقتی حرفهایتان تمام شد (تان : مضاف الیه ، مرجع ، آقا معلم)

ضمیر گسسته (جدا) : از شامۀ قوی شما تشخیص بوی حمله غریب نیست (شما : مضاف الیه ، مرجع : رزمندۀ دانش آموز)

قلمرو ادبی :

۱- با توجه به متن درس:

الف) دو « کنایه » بیابید و مفهوم هر یک را بنویسید.

ب) یک نمونه « حس آمیزی » مشخص کنید.

۲- فضاسازی، در کدام قسمت از متن، نقش مؤثری در پیشبرد داستان داشته است؟

در بند : دلخوشی ام به این است که هر روز صبح با این یک پا و دو عصا به اینجا بیایم. گرد قاب عکستان را پاک کنم. سنگتان را بشویم، گلدانتان را آب بدهم و خاطراتم را با شما مرور بکنم. هر روز چیزهای بیشتری از آن شب عزیز یادم می آید. به همین زنده ام آقا!

قلمرو فکری :

۱- سروده های زیر را از نظر محتوا بررسی کنید و درباره ارتباط هر یک از آنها با متن درس به اختصار توضیح دهید:

الف) کس چون تو طریق پاک بازی نگرفت با زخم نشان سرفرازی نگرفت

زین پیش دلاورا، کسی چون تو شگفت حیثیت مرگ را به بازی نگرفت!

سید حسن حسینی

توصیف رزمندگانی است که بدون ادعا به جبهه های حق علیه باطل رفتند ؛ از مرگ نهراسیدند ، مشتاقانه به استقبال مرگ رفتند.

(ب) برای وصف میدان های پُر مین برای وصفِ خال و زلفِ چین چین
نه در شیراز و نه در شهر گنجه «نظامی» می شوم در «قصر شیرین»
شاعر با ایهامی لطیف خودش را همیشه برای جنگ با متجاوزان آماده می داند

۲- سروده زیر با کدام قسمت از متن درس مناسبت دارد؟

هر سال چو نوبهار خرم بیدار شود ز خواب نوشین
تا باز کند به روی عالم دیباچه خاطرات شیرین
از لاله دهد به سبزه زیور ای دوست، مرا به خاطر آورا
ملک الشعرای بهار

حالا دلخوشی ام به این است که هر روز صبح با این یک پا و دو عصا به اینجا بیایم. گرد قاب عکستان را پاک کنم. سنگتان را بشویم، گلدانتان را آب بدهم و خاطراتم را با شما مرور بکنم. هر روز چیزهای بیشتری از آن شب عزیز یادم می آید. به همین زنده ام آقا!

شعر خوانی: خورشید شامگاه

آه این سر بریده ماه است در پگاه؟ یا نه! سر بریده خورشید شامگاه؟

قلمرو زبانی: پگاه: صبح زود شامگاه: ونندی

قلمرو ادبی: ماه: تشخیص / خورشید: تشخیص / جناس: ماه و آه / واج آرایه: رصامت

قلمرو فکری: آه! این سر بریده شده مانند ماه در سحرگاه است یا مثل خورشید سرخ رنگ غروب

خورشید، بی حفاظ نشسته به روی خاک؟ یا ماه بی ملاحظه افتاده بین راه؟

قلمرو زبانی: بی حفاظ: بدون حصارونرده / بی ملاحظه: بی توجه

قلمرو ادبی: تشخیص: خورشید و ماه و استعاره از سر شهید / خاک: مجازا زمین

قلمرو فکری: این سر بریده شده خورشید است که بدون حفاظ و پوشش بر روی خاک افتاده یا ماه که در زمین افتاده است

ماه آمده به دیدن خورشید، صبح زود خورشید رفته است سر شب سراغ ماه

قلمرو زبانی: خورشید: ساده

قلمرو ادبی: ماه و خورشید: تناسب / ماه و خورشید: تضاد / خورشید: تضاد

www.Heyvagroup.com

قلمرو فکری : صبح زود ماه به دیدن خورشید آمده است و شب هنگام خورشید به دیدن ماه رفته (اتفاق عجیبی افتاده است)

حُسن شهادت از همه حُسنی فراتر است ای محسن شهید من، ای حُسن بی گناه

قلمرو زبانی : حُسن : نیکو / محسن : نیکوکار

قلمرو ادبی : استعاره : حُسن بی گناه استعاره از شهید محسن حججی /

قلمرو فکری : ای محسن شهید من ای نیکوی بیگناه نیکویی و زیبایی شهادت از هر زیبایی بالاتر است

ترسم تو را ببیند و شرمندگی کشد یوسف، بگو که هیچ نیاید برون ز چاه

قلمرو زبانی : شرمندگی : ونندی

قلمرو ادبی : اغراق / تلمیح به داستان حضرت یوسف (ع) / تشبیه تفضیل : شهید حججی از یوسف نیکوتر است

قلمرو فکری : به یوسف (ع) بگوید که از چاه بیرون نیاید می ترسم که در برابر نیکویی تو شرمنده شود

شاهد، نیاز نیست که در محضر آورند در دادگاه عشق ، رگ گردنت گواه

قلمرو زبانی : دادگاه : ونندی / گردنت : ت : مضاف الیه

قلمرو ادبی : تشبیه : دادگاه عشق / تناسب: شاهد , محضر و گواه واج آرای صامت گ ود تلمیح : بریده شدن سر شهید حججی توسط داعش

قلمرو فکری : در محضر خدانیازی نیست برای خود گواهد و شهادی بیآوری رگ گردنت بهترین شاهد برای بی گناهی توست

دارد اسارت تو به زینب اشارتی از اشتیاق کیست که چشم کشیده راه؟

قلمرو زبانی : چشم : ت مضاف الیه /

قلمرو ادبی : تلمیح : اسارت حضرت زینب (س) / تلمیح : اسارت شهید حججی و نگاه محکم و استوار او / کنایه : چشم کشیده راه : نگاه به دور دست ها / چشم مجازا نگاه / جناس : اسارت و اشارت

قلمرو فکری : اسارت تو اشاره به اسارت حضرت زینب (س) و سختی های او دارد از شوق دیدن کیست که چشم هایت به دور دست ها نگاه می کند

از دور دست می رسد آیا کدام پیک؟ www.Heyvagroup.com کنی نگاه؟

قلمرو زبانی : دوردست : مرکب / پیک : قاصد

قلمرو ادبی : تشبیه : شرف به مسلم / مسلم شرف : تلمیح به مسلم ابن عقیل صفیر امام حسین (ع) ایهام : مسلم
مسلمان یا مسلم ابن عقیل

قلمرو فکری : ای شهید که مانند مسلم ابن عقیل فرستاده امام حسین (ع) هستی به کجا نگاه می کنی آیا از دوردست
پیک می آید

لبریز زندگی است نفس های آخرت / آورده مرگ ، گرم به آغوش تو پناه

قلمرو زبانی : لبریز: سرشار

قلمرو ادبی : تناقض : لبریز زندگی است نفس های آخرت / مرگ : تشخیص / نفس : استعاره از ظرف /

قلمرو فکری : نفس های آخرتو سرشار از زندگی است حتی مرگ هم به غوش گرم تو پناه آورده است

یک کربلا شکوه به چشمت نهفته است / ای روضه مجسم گودال قتلگاه

مرتضی امیری اسفندقه

قلمرو زبانی : شکوه بزرگی و شوکت / روضه : آنچه در مراسم سوگواری ائمه و شهیدان خوانند / قتلگاه : وندی

گودال قتلگاه : مکانی د کربلا که سر مبارک امام حسین (ع) انجا از تن جدا شد

قلمرو ادبی : گودال قتلگاه : تلمیح به عاشورا و کربلا

قلمرو فکری : ای شهیدی که تجسم روضه امام حسین (ع) هستی به انداز و بزرگی کربلا در چشمانت شکوه و بزرگی
نهفته است

درک و دریافت :

۱- برای خوانش مناسب شعر ، بهتر است ترکیبی از کدام انواع لحن را به کار گیریم؟ مدحی و توصیفی

۲- با توجه به متن شعر خوانی به پرسش های زیر پاسخ دهید:

الف) در بیت های ششم تا هشتم ، شاعر به کدام ویژگی های شهید محسن حججی اشاره دارد؟ سر بریده شهید / چشم
به راه بودن / اسیرداعش شدن / فداکاری و دفاع از شرافت

ب) برای پاسداشت ارزش های قیام عاشورا و راه شهدا چه باید کرد؟ یاد و خاطره شهدا را باید در دلها و قلبها زنده نگه
داشت. زندگی کردن بر شیوه آنان و زندگی بر شیوه آنان و زندگی بر شیوه آنان